

مدرنیته، بازاندیشی و تغییر نظام ارزشی در طایفه دهدار

علی اصغر مقدس*

اسفندیار غفاری نسب*

چکیده

هدف این تحقیق بررسی تغییر نظام ارزشی طایفه دهدار در فارس بوده است. ابتدا به بررسی مبانی نظری پرداخته‌ایم و در این زمینه مسئله اشاعه و رابطه بین سنت و مدرنیته از دیدگاه‌هایی همچون مدرنیته پیوندی و بازاندیشانه و جهان - محلی شدن مورد بررسی قرار گرفته است. در این پژوهش از روش تحقیق میدانی استفاده شده است. افراد مورد مصاحبه عمیق قرار گرفته‌اند. این مصاحبه‌ها مبانی اصلی داده‌ها بوده است. تحلیل داده‌ها نیز از طریق یکی از شیوه‌های تحقیق کیفی، یعنی تحلیل چارچوب، صورت گرفته است. یافته‌ها حاکی از این است که ارزش‌های متعلق به فرهنگ بومی نه تنها از میان نرفته‌اند، بلکه همچنان به حیات خود ادامه داده و با ارزش‌های مدرن درآمیخته و ترکیبی جدیدی پدید آورده‌اند که برخی آن را فرافرنگ نامیده‌اند.

واژگان کلیدی: مدرنیته، بازاندیشی، نظام ارزشی، طایفه، مدرنیته پیوندی، جهان - محلی، اشاعه، سنت، جهان وطنی.

مقدمه و طرح مسئله

مقاله حاضر حاصل پژوهشی میدانی است که به بررسی نظام ارزشی سرپرست‌های خانوار طایفه دهدار ساکن شهر شیراز پرداخته است. تغییر در ارزش‌ها در واقع به‌عنوان بخشی از

* استادیار جامعه‌شناسی، دانشگاه شیراز.

* دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه شیراز.

تغییرات فرهنگی در طایفه دهدار مورد بررسی قرار گرفته است. انسان‌شناسی به مطالعه جامعه و فرهنگ می‌پردازد، و شباهت‌ها و تفاوت‌های اجتماعی و فرهنگی را توصیف، تحلیل، تفسیر و تبیین می‌کند (Kottak, 2002: 11). نظام فرهنگی جوامع بشری هیچ‌گاه در طی تاریخ ثابت نبوده است. از این رو، همه فرهنگ‌ها کم و بیش مراحلی از تغییر را پشت سر گذاشته‌اند (لینتون، ۱۳۷۸: ۵۳)، البته این بدان معنا نیست که تمام فرهنگ‌ها با سرعت و شتاب یکسانی دستخوش تغییر می‌شوند. در اکثر مواقع سرعت تغییر در فرهنگ‌های سنتی بسیار کندتر از سرعت تغییرات در فرهنگ‌های مدرن بوده است. تغییرات فرهنگی ممکن است به صورت تدریجی یا به گونه‌ای بسیار سریع و ناگهانی صورت گیرد. با وجود این، هیچ فرهنگی جنبه فزایمان ندارد. تغییرات فرهنگی ممکن است نتیجه پویایی داخلی یک جامعه بوده یا ممکن است از بیرون جامعه نشأت گرفته باشد. تغییرات نیز مانند دیگر جنبه‌های فرهنگ ممکن است متضمن تضاد و کشمکش یا در برگزیده و فاق و انسجام باشد (Nanda & Warms, 2002: 87).

انسان‌شناسان معمولاً تغییرات فرهنگی را برحسب نوآوری، اختراع و اشاعه مورد بحث قرار می‌دهند. منظور از نوآوری تغییر در الگوهای فرهنگی موجود است که توسط اعضای یک جامعه پذیرفته یا یادگرفته شده است. اکثر نوآوری‌ها تغییرات جزئی یا کلی هستند که در حوزه عادات‌های اندیشه و عمل صورت می‌گیرند. مثلاً اختراع ترکیب عناصر فرهنگ موجود به گونه‌ای است که سبب پیدایش یک پدیده جدید می‌شود (همان). اشاعه^۱ نیز بسط و گسترش و ورود عناصر یک فرهنگ به دیگر فرهنگ‌ها است. اشاعه همیشه عامل مهمی در فرهنگ‌ها بوده است. (گارباینو، ۱۳۷۷؛ ریویر، ۱۳۷۹: ۵۹) اشاعه حاکی از این است که یک فرهنگ «اصیل» و فارغ از نفوذ دیگر فرهنگ‌ها هیچ‌گاه وجود نداشته است. (Nanda & Warms, 2002: 89). هنگامی که فرهنگ‌ها در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، معمولاً عناصر آن فرهنگی که دارای عناصر پیچیده‌تری است، وارد فرهنگ ساده‌تر و با پیچیدگی کمتر می‌شود و سبب تغییر در آن فرهنگ می‌گردد (Divable & Seda, 2001: 127-153). افزون بر آن، افراد یک جامعه ممکن است ویژگی‌های فرهنگی‌ای را که اشاعه یافته نفی کرده یا این که ممکن است آن را با محیط فرهنگی بومی خود سازگار کرده و تطبیق دهند. از این رو، هنگامی که عناصر فرهنگی از یک جامعه به جامعه دیگر وارد می‌شود ممکن است برای این که به بخشی از الگوهای فرهنگی موجود بدل شود، شکل و معنای آن تغییر داده شود.

(Nanda & Warms, 2002: 89). اگرچه اشاعه گاه به صورتی آرام و صلح آمیز انجام می‌گیرد، اما اغلب با تضاد و کشمکش و خشونت پنهان همراه بوده است (همان). البته هیچ مردمی هیچ خصیصه‌ای را به تنهایی و بدون آن‌که در آن تغییری به وجود آورند اخذ نمی‌کنند (هوبل، ۱۳۷۵: ۳۰۹).

آهنگ سریع تغییرات فرهنگی به‌ویژه در یک‌صد سال گذشته موجب طرح سؤالاتی در مورد همگون‌سازی گردیده است. آیا تفاوت‌های فرهنگی در حال از بین رفتن هستند؟ آیا همه فرهنگ‌ها در یک فرهنگ واحد جهانی مستحیل می‌شوند؟ البته، پاسخ به این سؤالات چندان آسان نیست. زیرا، از یک‌سو، فرهنگ و تکنولوژی مدرن در سراسر جهان نفوذ کرده است و مردم سراسر جهان تقریباً به تکنولوژی‌های ارتباطی و اطلاعاتی دسترسی دارند، اما از سوی دیگر، میزان این دسترسی بسیار نابرابر و ناموزون بوده است.

اگرچه سلطه فرهنگی کشورهای صنعتی در سراسر جهان گسترش یافته است، اما مسئله از بین رفتن فرهنگ‌های بومی به چیزی منجر شده است که اورتیز آن را فرافرنهنگ‌پذیری^۱ نامیده است (Nanda & Warms, 2002: 89). هانز انسان‌شناس سوئدی آن را کریول^۲ شدن فرهنگ می‌انگارد (هانرز، ۱۳۸۰) به این معنا که ویژگی‌ها و عناصر فرهنگی در ضمن این‌که پذیرفته می‌شوند، دستخوش تغییر گردیده و بدین‌سان ویژگی‌های فرهنگی جدیدی پا به عرصه می‌گذارد. به‌عنوان مثال، تکنولوژی‌های ارتباطی مانند رادیو و تلویزیون هم می‌توانند به اشاعه و تبلیغ فرهنگ مصرفی بپردازند، و هم در جهت مقاومت و حفظ فرهنگ‌های بومی مورد استفاده قرار گیرد (همان).

مبانی نظری

نخستین گرایش کلاسیک نسبت به سنت و مدرنیته گرایشی است که در قرن نوزدهم با آن روبه‌رو می‌شویم. اندیشه‌تطورگرایی در این قرن بر همه حوزه‌های اندیشه سنگینی می‌کرد. در این گرایش رابطه سنت با مدرنیته بر روی یک «خط» تاریخی رسم می‌شد که اساس آن «پیشرفت» و «تکامل» بود. پیش‌فرض‌تطورگرایی آن بود که همه جوامع از سادگی به پیچیدگی و از وضعیت پست‌تر به وضعیت برتر می‌رسند. در این‌جا عنصر مدرن به معنی جامعه «خودی» یا جامعه اروپایی در نظر گرفته می‌شود. از این‌رو دیگر کشورها چاره‌ای ندارند جز آن‌که با یک جهش خود را از سنت بیرون بکشند و به مدرنیته بپیوندند

1. Transculturation

2. Creole

(فکوهی، ۱۳۸۰: ۶۴). ناندا و وارمز نیز معتقدند که نظریه مدرنیزاسیون در غرب عام‌ترین آیدئولوژی در زمینه توسعه بوده است. مدل‌های مدرنیزاسیون به توصیف دوگانگی سنت و مدرنیته می‌پرداختند که طی آن جوامع غربی از سنت به سوی مدرنیته حرکت کرده‌اند. براساس این تفکر مدرنیته نظام اجتماعی و فرهنگی ملل صنعتی تلقی می‌گردید (Nanda & Warms, 2002: 400). در این هنگام انسان‌شناسان و دیگران از مفهوم مدرنیزاسیون هم برای توصیف واقعیت استفاده می‌کردند و هم به منظور تجویز آنچه برای دستیابی به رشد اقتصادی باید صورت می‌گرفت. برنامه مدرنیزاسیون اولیه مبتنی بر این ایده بود که ملل فقیر از طریق تکرار تجربه تاریخی ملل صنعتی است که می‌توانند به ثروت و توسعه دست یابند؛ اما دستاوردهای توسعه چندان رضایت‌بخش نبود. یکی از دلایل این امر این بود که در بسیاری از موارد تنها بر بعد تکنولوژیک تأکید می‌شد و به فرهنگ‌های فارسی‌گوناگون این جوامع توجه لازم صورت نمی‌گرفت (همان ۴۰۰ - ۴۰۱). این چارچوب حکم می‌کرد که نوعی یکسان‌سازی تصنعی پیش‌فرض گرفته شود و این گزاره عنوان شود که سنت و مدرنیته مفاهیمی روشن و مورد اجماع هستند. سنت به مثابه شرایط «پیشین» در مقابل شرایط «نوین» اطلاق می‌شود، بدون آن‌که تفاوت‌های گسترده جوامع و فرهنگ‌های غیراروپایی چه از لحاظ شکل و چه از لحاظ محتوا مدنظر قرار بگیرند. مدرنیته نیز دقیقاً معادل مدرنیزاسیون گرفته می‌شد که خود را در قالب شرایط جدید جامعه اروپایی که خود را در بوروکراسی عقلانی، دولت مدرن، انقلاب صنعتی، پیدایش بازارهای جدید ملی و بین‌المللی و توسعه نظام سیاسی دموکراتیک متبلور می‌ساخت (فکوهی، ۱۳۸۰: ۶۵). در حالی که رویکرد نوین انسان‌شناسی میان مدرنیته و مدرنیزاسیون تمایز قائل می‌شود. از این رو، مدرنیزاسیون بسته جامعی از معیارهای فنی و نهادی تلقی می‌شود که هدفش ایجاد تغییرات اجتماعی گسترده است و مبنای آن را روایت‌های نظری نو تکاملی تشکیل می‌دهد. در حالی که مدرنیته به منزله عمل‌کردهای خود سازمان‌دهنده و دگرگون‌ساز در قشرها و بخش‌های مختلف جامعه عمل می‌کند (Arce & Long, 2000: 2).

مطالعات انسان‌شناسی جدید رویکردهای فوق را تا اندازه‌ای زیر سؤال برده است. در واقع، ما نه یک مدرنیته بلکه تعداد بی‌شماری مدرنیته و نه یک سنت بلکه شمار نامحدودی سنت داریم که هر یک دارای خصوصیات و شخصیت‌هایی ویژه هستند. از این رو، شاهد شکل‌گیری پدیده‌هایی هستیم که آن‌ها را پدیده‌های «پیوندی» و گاه پدیده‌های «درهم‌گرا» می‌نامند. پیوندها، در واقع، موجودیت‌هایی هستند حاصل فرایند تجزیه و از هم‌پاشی مدرنیته به مثابه یک الگوی جهانی وارداتی و ترکیب مجدد و باز شکل‌گیری همان مدرنیته در قالب‌ها و محتواهای

بی‌شماری که در حقیقت صدها نمونه متفاوت از مدرنیته‌های دیگر را به وجود می‌آورد. فرایندی که بر آن نام «بازپیکربندی»^۱ نیز گذاشته‌اند (فکوهی، ۱۳۸۰: ۶۸-۶۹).

رویکرد نوین انسان‌شناسی به مدرنیته

انسان‌شناسی از ابتدا کوشیده است این مسئله را درک کند که چگونه هم به بررسی دیگر فرهنگ‌ها پردازد، و هم از ریشه‌های تاریخی‌اش در عقلانیت غربی و تعهد به مفهوم پیشرفت فاصله بگیرد (Marcuse & Fisher, 1995) در این جا به ارائه دیدگاه نوین انسان‌شناسی درباره نحوه رویارویی میان دیدگاه غربی نسبت به مدرنیته و منابع فرهنگی دیگر جوامع پرداخته می‌شود. همچنین این موضوع که چگونه نظرات و عملکردهای مدرنیته با راه و رسم محلی تطابق می‌یابد و در چارچوب آن تجسم پیدا می‌کند مورد بحث قرار می‌گیرد. این امر سبب تسریع این می‌شود که مدرنیته همواره به مدرنیته‌های گوناگونی تقسیم می‌گردد (Comaroff, 1993: 1). این مدرنیته چندگانه که از طریق آموزش مدرنیته غربی با فرهنگ بومی دیگر جوامع شکل می‌گیرد، کاملاً منطبق با گرایش‌های مدرنیزاسیون غربی نیست. بدین سان، عملکردها و راه و رسم محلی در مناطق بومی مورد تحلیل قرار می‌دهد که به عملکرد مجدد و پیوسته مدرنیته از درون می‌پردازد (Arce & Long, 2000: 1).

پژوهش‌ها و فعالیت‌های عملی حاکی از این است که مطالعات توسعه نیازمند چارچوب نظری است. دستیابی به این چارچوب نظری مستلزم انجام دادن تحقیقات مردم‌نگاری است که این کار عمدتاً به عهده انسان‌شناسی و دیگر حوزه‌ها است که این شکاف را پر کنند و این نیاز را برآورده سازند. تحقق این امر در عین حال مستلزم این است که ماهیت تحقیقات انسان‌شناسی در سطح جهانی به گونه‌ای اساسی مورد بازاندیشی قرار گیرد (همان: ۲).

اکنون نکته اساسی این است که مجاورت و ارتباط عناصر مدرنیته یا سنت موجب ایجاد مدرنیته‌های گوناگونی شده است. چنین رویکردی مستلزم بازشناسی چیزی است که استراترن (Strathern, 1991) آن را پیوندهای چیزی^۲ می‌نامد که از طریق آن انسان‌ها، نظرات و نحوه بازنمایی مکان و زمان به هم پیوستگی می‌یابند، اما هیچ‌گاه به صورتی کاملاً متقارن یا درهم ادغام شده در نمی‌آیند. این دیدگاه مدرنیته را مجموعه‌ای خاص از عملکردهای اجتماعی و گفتمانی تلقی می‌کند. توجه به نحوه شکل‌گیری مدرنیته‌های محلی اهمیت رویکرد بازاندیشانه انسان‌شناسی به مدرنیته و توسعه را نشان می‌دهد (Arce & Long, 2000: 3).

1. Reconfiguration

2. Partial connections

بسیاری از اندیشمندان نظریه‌های مدرنیزاسیون تک خطی را مورد نقد قرار داده و نظریه مدرنیته پیوندی را مطرح می‌کنند. این‌گونه مدرنیزاسیون از راه فرهنگ‌پذیری صورت می‌گیرد، و در آن عوامل خارجی و ارتباط و برخوردها با دیگر فرهنگ‌ها دارای نقش اساسی است. با وجودی که نهادهای مشابهی در کشورهای در حال توسعه وجود دارد، برنامه و ارزش‌های مدرن به نحو یکسانی انتقال و یا پذیرفته نمی‌شوند، بلکه آن‌ها به صورت گزینشی به عاریت گرفته شده و با ارزش‌ها و نهادهای داخلی ترکیب و تطبیق داده می‌شوند.

عناصر جامعه نه تنها در یک زمان تغییر نمی‌پذیرند، بلکه تناقضات میان سنت - مدرنیته، شهری - روستایی و مقدس - سکولار و دنیوی می‌تواند پذیرفته شده و حتی به صورت نهادی در آمده باشد. این امر ممکن است سبب شود که فرد دچار رفتارهای تناقض‌آمیز شود بدون آن‌که نسبت بدان آگاهی داشته، یا از آن هراسی داشته باشد. از این‌رو، سنت و مدرنیته بر روی یک پیوستار در نظر گرفته می‌شود، و ارتباط سنت و مدرنیته باید به صورت دیالکتیکی مد نظر قرار گیرد و نه مبتنی بر دوگانگی. شخصیت انسان نه تنها نظام منسجمی از نگرش‌های همبسته و پایدار نیست، بلکه متضمن جنبه‌های تناقض‌آمیز نیز می‌باشد، در نتیجه، مجموعه‌ای از تفکیک‌های شناختی پدید می‌آورد که نه تنها به فرد امکان پذیرش برخی از عقلانی‌ترین نوآوری‌های مدرن را می‌دهد، بلکه به او اجازه ادامه می‌دهد تا برخی از رفتارهای سنتی و تناقض‌آمیز خود را داشته باشد (Abraham, 1980: 222).

مدرنیته‌های جهان - محلی از دیدگاه انسان‌شناسی

لانگ با رویکرد انسان‌شناسی به بررسی تغییرات جهان - محلی شدن^۱ می‌پردازد. او معتقد است که ما اکنون در عصر تغییرات بنیادی به سر می‌بریم، که عبارتند از چرخش و تغییر مسیر تاریخ و نیز پایان مفاهیمی نظیر جامعه صنعتی و جهان سوم بدان‌گونه که ما در قرن گذشته نسبت به آن‌ها شناخت داشتیم. اکنون تکنولوژی‌های ارتباط الکترونیکی امکان اشاعه و کاربرد سریع دانش علمی و تکنولوژی پیشرفته را فراهم آورده است که، در عین حال، امکان اشاعه سبک‌های زندگی فرهنگی و شکل‌های هنری جدید را پدید آورده است. البته این تغییرات در عین حال سبب بروز شکل‌های نوینی از تضاد و وفاق گردیده است، که نه تنها شامل مبارزه علیه دولت ملی و نهادهای بین‌المللی است، بلکه موجب بروز کشمکش و اتحادهای جدیدی در درون و بین گروه‌های اجتماعی نیز گردیده است. این کشمکش‌ها حوزه ارزش‌ها، معانی و

1. Local-Global

حقوق را نیز در بر می‌گیرد، و از جمله گاه جنبه‌های نمادین، فرهنگی، اخلاقی و نظایر آن را به زیر سؤال می‌برد (Long, 2000: 184-185).

اکنون شاهد آن هستیم که بیشتر امور گستره‌ای جهانی یافته‌اند که این امر ناشی از جزئیات‌های گردش سریع کالاهای گوناگون، مردم، سرمایه، تکنولوژی‌ها، تصاویر و دانش است. که از طریق شبکه‌های ناهمگن صورت می‌گیرد و مرزهای ملی را در هم می‌نوردد. اما در عین حال نباید تصور کرد که روابط و نظرات جهانی در همه جا تأثیر یکسانی برجای می‌گذارد (همان). در حالی که جهانی شدن بر افق‌های گسترده شبکه‌های اجتماعی-فرهنگی عالمگیر و احاطه و فراگیری آن اشاره دارد، محلی‌گرایی بر ویژگی‌های خاص فرهنگی-اجتماعی در فضای محدود تأکید می‌کند. جهانی شدن و محلی‌گرایی وضعیت‌های ایستایی نیستند (کلوس، ۱۳۸۴).

به یک معنا مفهوم جهانی شدن دارای ماهیتی دوگانه و هم به عنوان تقویت‌کننده و هم به منزله محدودکننده فرهنگ است. امر محلی از بسیاری جهات بخشی از فرایند جهانی شدن است و روندی مخالف محسوب نمی‌شود. جهان-محلی شدن یک فضای نظری را بر روی ما می‌گشاید، و به ما امکان اندیشیدن درباره مسیرهای تاریخی و سیاست‌های توسعه بدیل را می‌دهد. جهان-محلی شدن سبب نسبی شدن مدرنیته می‌شود به این معنا که مدرنیته اکنون دیگر تنها در تملک تجربه تاریخی اروپا نیست. برعکس، مدرنیته اکنون به مناطق و محیط‌های غیراروپایی نیز مهاجرت کرده و به پدیده‌ای جهانی تبدیل شده است. اکنون نظریه پردازانی هستند که وجود راه‌ها و مسیرهای گوناگون را به عنوان ابزاری جهت تحقق پروژه‌های مدرنیته غیراروپایی، تلقی می‌کنند. از همین رو، اصطلاحاتی مانند مدرنیته‌های جهانی و مدرنیته‌های چندگانه را به کار می‌گیرند. این‌ها یک مسیر توسعه واحد و یکسان را در نظر نمی‌گیرند. (Roudometof, 2003).

به نظر می‌رسد که برداشت ما از مدرنیته باید به شیوه‌های متفاوتی اصلاح شود. از این رو، به هیچ وجه نمی‌توان مدرنیزاسیون را معادل غربی شدن انگاشت. اکنون، مناطق و دولت‌های مختلف سراسر جهان می‌توانند به گونه‌ای گزینشی جنبه‌های مختلف و مناسب مدرنیته غربی را اقتباس کرده و، در عین حال، با درجاتی متفاوت اصالت و سنت فرهنگی خود را حفظ کنند، چنان‌که ایران و ژاپن توانستند مسیرهای بدیل معنی‌داری را بسط و گسترش دهند (همان).

در فرهنگ رابطه میان شکل و محتوا انعطاف‌پذیر و بازاندیشانه بوده و به نوبه خود به این معنا است که مدرنیته‌های جهان-محلی به تبیین تعامل میان محتوای محلی و شکل جهانی می‌پردازد. همین تعامل و ارتباط متقابل است که سبب می‌شود که بتوانیم از برجسب‌های مدرن

و سنتی فراتر رفته و آن‌ها را مدرنیته پیوندی بدانیم (همان).
جذب مدرنیته در یک سنت فرهنگی خاص مستلزم محلی شدن محتوای مدرنیته است. مدرنیته‌های جهانی جنبه منحصر به فرد و بی‌همتایی دارند، تا جایی که محتوای آن‌ها (یعنی پیکربندی خاص آن‌ها) هم تحت تأثیر محرک خارجی مدرنیته غربی و هم سنت‌های تاریخی و فرهنگی داخلی آن‌ها قرار دارد (همان).

بنابراین، جهان و وطن شدن مستلزم جهان - محلی شدن همزمان شکل و محتوای مدرنیته است. به اعتقاد زودموتوف نظر من جهان - محلی شدن محتوای مدرنیته و ترکیب و آمیزش آن با بستر و زمینه‌های محلی است که فراهم آورنده بنیانی برای هم‌آمیختگی مدرنیته محلی است که به گونه‌ای فضایی استقرار یافته‌اند. چنین مدرنیته‌هایی که در پیکربندی‌های فضایی استقرار یافته‌اند، نمایانگر تعامل جهان - محلی میان شکل و محتوا است. جهان - محلی شدن را نباید صرفاً پدیده جامعه‌شناختی کلان در نظر گرفت، بلکه باید آن را امری در نظر گرفت که متضمن تغییر فضای اجتماعی در زندگی روزمره است. پس جهان - محلی شدن نشانگر ارتباط نزدیک میان آن با زندگی روزمره است (همان).

جامعه مورد مطالعه

جامعه مورد مطالعه سرپرست‌های خانوار طایفه دهدار مهاجر به شهر شیراز می‌باشند. طایفه دهدار یکی از طوایف شش‌گانه ایل سرخی است که در منطقه کوهمره سرخی می‌زیسته است. منطقه کوهمره سرخی در جنوب غربی شیراز واقع شده است. اکنون طایفه دهدار شامل ۱۵۱ خانوار است که ۸۶ خانوار آن به شهر شیراز مهاجرت کرده‌اند، و ۶۵ خانوار آن هنوز هم در منطقه کوهمره سرخی سکونت دارند. در این تحقیق تعداد ۴۵ نفر از سرپرست‌های خانوارها مورد مصاحبه قرار گرفته‌اند.

سوالات تحقیق

۱. ارزش‌های بومی و سنتی طایفه دهدار تا چه اندازه تداوم یافته است؟
۲. ارزش‌های مدرن تا چه اندازه مورد پذیرش قرار گرفته است؟
۳. کدام نوع از ارزش‌های مدرن بیشتر یا کمتر مورد پذیرش قرار گرفته است؟
۴. ارزش‌های سنتی و مدرن چگونه با یکدیگر تلفیق گردیده یا همزیستی یافته‌اند؟
۵. اکنون نظام ارزشی به چه صورتی در آمده است؟

روش تحقیق

از آن جا که ما در این تحقیق ابتدا از طریق روش مردم‌نگاری^۱ استفاده کرده‌ایم. مردم‌نگاری دزای تکنیک‌های مختلفی. برای گردآوری اطلاعات است، که عمدتاً شامل مشاهده مشارکتی، گفت‌وگو و مصاحبه می‌شود و ما هم از این تکنیک‌ها استفاده نموده‌ایم و از طریق آن‌ها اطلاعات و داده‌ها را در میدان تحقیق گردآوری نموده‌ایم، و سپس برای تحلیل داده‌هایی که عمدتاً از طریق مصاحبه به دست آمده از تکنیک تحلیل چارچوب استفاده کرده‌ایم. بدین‌گونه به تحلیل مضامین و طبقه‌بندی آن‌ها پرداخته‌ایم. بنابراین، ابتدا به اختصار به تشریح و توضیح مردم‌نگاری و تحلیل چارچوب می‌پردازیم.

انسان‌شناسی برای درک تنوع انسانی روش‌شناسی‌های خاصی را برای گردآوری داده‌ها و توسعه و آزمون نظریه‌ها بسط داده است. انسان‌شناسی عمدتاً بر پایه روش مردم‌نگاری و مقایسه بین فرهنگی استوار است. روش مردم‌نگاری بر پایه مطالعه دست اول یک فرهنگ معین استوار است که به گردآوری و تفسیر داده‌ها و اطلاعات می‌پردازد. گزارشی که بر پایه چنین مطالعه‌ای نوشته می‌شود، مردم‌نگاری خواننده می‌شود. از این‌رو، مردم‌نگاری منبع عمده داده‌ها و نظریه انسان‌شناسی است (Nanda & Warms, 2002: 49-50). همین تجربه میدانی ویژگی بارز روش انسان‌شناسی فرهنگی محسوب می‌شود.

هدف تحقیق میدانی این است که تا آن‌جا به گردآوری اطلاعاتی بپردازد که یک فرد می‌تواند در مورد یک نظام فرهنگی خاص یا جنبه‌ای از آن به دست آورد. از این‌رو، تنها از طریق زندگی کردن با مردم و مشارکت در فعالیت‌های آنان در طی دوره‌های طولانی مدت است که می‌توان فرهنگ را به منزله نظامی از الگوهای به هم وابسته مورد شناسایی قرار داد. مشاهده، مشارکت و مصاحبه همگی در کار میدانی ضروری هستند.

چنان‌که گفته شد، ما پس از این‌که از طریق مشاهده مشارکتی و مصاحبه با افراد طایفه دهدار داده‌ها را گردآوری کردیم، برای تحلیل و طبقه‌بندی داده‌ها از تکنیک تحلیل چارچوب استفاده کرده‌ایم. اکنون به اختصار به معرفی تکنیک تحلیل چارچوب در تحقیقات میدانی می‌پردازیم. تحلیل چارچوب^۲ دارای شباهت‌های زیادی با دیگر تحقیقات کیفی و به‌ویژه تحلیل مضمون^۳ است. مزیت تحلیل چارچوب در این است که مراحل تحلیل در آن منظم و قابل مشاهده‌اند، اگرچه رویکرد عام در تحلیل چارچوب استقرایی است. (Lacy & Iuff, 2001:9).

تحلیل چارچوب دارای پنج مرحله است. این تحلیل را می‌توان به صورتی خطی انجام داد.

1. Ethnography
2. Frame analysis
3. Thematic analysis

از این رو، تمام داده‌ها را می‌توان قبل از تجزیه و تحلیل گردآوری کرد. مراحل اصلی در تحلیل چارچوب عبارتند از: آشنا شدن، تشخیص چارچوب مضمون، شاخص‌بندی، ترسیم نمودار و تفسیر. تشخیص چارچوب مضمونی، هم‌کدگذاری آغازین را در بر می‌گیرد، و هم شامل مسائل پیشین و هم مسائلی است که پس از مرحله آشنا شدن مطرح شده را نیز شامل می‌شود. این چارچوب مضمونی، هم باید بسط پیدا کند و هم طی مراحل متوالی اصلاح شود. شاخص‌بندی، فرایند به‌کارگیری چارچوب مضمونی در مورد داده‌ها، و کاربرد کدهای عددی و متنی برای مشخص کردن فرایندهای خاص داده‌ها است، که متناظر با مضمون‌های مختلف است. (البته این مرحله را در دیگر تحلیل‌های کیفی کدگذاری می‌نامند). در مرحله چهارم، به ترسیم نمودار پرداخته می‌شود. در این مرحله عناوینی از چارچوب مضمون برای ترسیم نمودار به کار گرفته می‌شود، به نحوی که بتوان به آسانی کل مجموعه داده‌ها را تفسیر کرد. نمودارها می‌توانند جنبه مضمونی داشته باشد. از این رو، هم می‌توان یک مضمون را در مورد همه پاسخگویان به کار گرفت، و هم می‌توان همه مضامین را در مورد هر پاسخگو استفاده کرد. در مرحله پنجم، به تفسیر نمودارها پرداخته می‌شود. این به معنای جست‌وجو برای یافتن الگوها، همبستگی‌ها، مفاهیم و تبیین داده‌ها است (همان).

در ضمن مصاحبه، به گونه‌ای مفصل و ژرفایی با افراد به‌گفت‌وگو پرداختیم. در ضمن گفت‌وگو، سؤالات به‌طور عام مطرح شد و افراد به تدریج به بیان نظرات خود پرداختند. افزون بر آن، در طی مصاحبه، برای درک بهتر نگرشی که افراد نسبت به ارزش‌ها داشتند، نحوه طرح مسائل را بارها تغییر دادیم، تا بهتر بتوان به درک و استنتاج ارزش‌های افراد نایل شویم. بدین ترتیب داده‌های لازم گردآوری شد، کار طبقه‌بندی و دسته‌بندی و «کدبندی» یا چنان‌که در شیوه تحلیل چارچوب مرسوم است به «شاخص‌بندی» مضامین مندرج در گفته‌های نیز انجام گردید. چنان‌که می‌دانیم، در تحقیقات کیفی، کدبندی یا شاخص‌بندی مطالب و استنتاج و استخراج مقولات و مضامین کاری طاقت‌فرسا و بس دشوار است. هر بار که این مطالب مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گرفت و طبقه‌بندی انجام می‌گردید می‌پرداختیم سعی می‌شد که در مراتب بعدی باز هم این طبقه‌بندی‌ها گسترش پیدا کند تا بتوان به مفاهیم و مضامین کلی‌تر دست یافت، یعنی سعی می‌کردیم از مفاهیم و مضامین ساده‌تر و عام‌تر به سمت مفاهیم کلی‌تر و انتزاعی‌تر پیش برویم.

مدرنیته و تغییرات سیاسی - اقتصادی در طایفه دهدار

طایفه دهدار یکی از طوایف شش‌گانه ایل سرخی است. در واقع، تغییر و تحولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی که در یک‌صد و پنجاه سال گذشته در ایران رخ داده در نتیجه فرایند

مدرنیزاسیون و عناصر فرهنگ غرب به ایران بوده است. پس از اولین شکست‌های ایران در جنگ با روسیه ایرانیان لزوم استفاده و به‌کارگیری ابزارها و تکنولوژی مدرن را به‌ویژه در زمینه نظامی احساس کردند. پیداست که مدرنیزاسیون در ایران حالتی درون‌زا نداشته، بلکه به‌صورتی برون‌زا بوده و از طریق فرایند اشباع صورت گرفته است، آغاز فرایند مدرنیزاسیون به ایران نیز از دوره پهلوی اول شدت می‌گیرد. در واقع، با روی کار آمدن رضاشاه است که دولت مدرن در ایران به تدریج شکل می‌گیرد، و دولت هم طلایه‌دار آغاز و اشاعه فرایند مدرنیزاسیون به ایران بوده است. لازمه این امر نیز این بود که همگون‌سازی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در ایران صورت بگیرد. در این راستا نیروهای گریز از مرکز به‌ویژه ایلات و عشایر باید منکوب و منقاد می‌شدند. چون در آن زمان ایلات و عشایر از قدرت و توانایی بالایی برخوردار بودند، رضاشاه نبرد با عشایر را آغاز کرد، که این مبارزه و درگیری منطقه کوهمره سرخی را نیز در بر می‌گرفت. نیروهای رضاشاه به نبرد با کلانتران ایل سرخی پرداختند و در بین سال‌های ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ دو نفر از کلانتران ایل سرخی به نام‌های مهدی سرخی و ملاسرمست اعدام شدند. اگرچه در این برهه زمانی به ساختار سیاسی ایل سرخی ضربه وارد شد، و زمینه برای تغییرات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به تدریج فراهم آمد، اما ورود فرایند و مظاهر مدرنیزاسیون و تغییرات نهایی در ایل سرخی و ازجمله طایفه دهدار از زمان اجرای اصلاحات ارضی است که شدت پیدا می‌کند.

یکی از اهداف عمده اصلاحات تقسیم اراضی ملاکان و زمین‌داران بزرگ و خوانین بود. بدین‌سان قدرت و نفوذ آن‌ها در روستا و در بین ایلات و عشایر از بین می‌رفت. در واکنش به این سیاست‌گذاری در سال ۱۳۴۲ کلانتر ایل سرخی، به نام حبیب شهبازی، به مخالفت با دولت مرکزی پرداخته، و با بسیج عشایر منطقه کوهمره سرخی دست به قیام می‌زند، که پس از درگیری‌های خونین و تلفات سنگین و حتی بمباران این منطقه توسط نیروهای ارتش، حبیب شهبازی که توان مقابله را در خود نمی‌بیند تسلیم شده و سرانجام به اعدام محکوم می‌گردد.

از این زمان دولت با هدف یکجانشین کردن ایل سرخی و ازجمله طایفه دهدار به آن‌ها تلمبه آب و دیگر امکانات و ابزارهای مدرن جهت کشاورزی واگذار می‌کند. از آن پس، فرایند مدرنیزاسیون در کوهمره سرخی و طایفه دهدار شتاب می‌گیرد، و تغییرات عمده‌ای در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی رخ می‌دهد. بدین‌سان نظام ایلی کارکرد سیاسی خود را از دست می‌دهد، و پس از این تاریخ، این کارگزاران و کارکنان دولت هستند که جای آن‌ها را می‌گیرند. بدین‌سان نظام ایلی و طایفه‌ای، یکی از کارکردهای مهم خود را یعنی برقراری نظم و امنیت را از دست داد و این کارکرد به عهده دولت گذاشته می‌شود، و ایل سرخی به‌عنوان یک

واحد سیاسی دلیل وجودی خود را از دست داده و دچار چالش می‌گردد. از نظر اقتصادی، تا قبل از یکجانشینی سیستم معیشتی ایل سرخی مبتنی بر نیمه کوچ‌نشینی بود. به این معنا که در مرتبه اول مبتنی بر دامداری و در مرتبه بعد بر پایه کشاورزی استوار بود. اما از آن پس، طوایف مختلف از جمله طایفه دهدار به سوی یکجانشینی کامل روی آورده و به کشاورزی پرداختند، و بخشی از طایفه دهدار نیز به شهر شیراز مهاجرت کردند. از نظر فرهنگی نیز همان‌گونه که مدارس نوین و دیگر رسانه‌های ارتباطی مدرن وارد منطقه کوهمره و طایفه دهدار شد، به تدریج جهت‌گیری ارزش‌ها، هنجارها و نحوه نگرش افراد به امور و جهان پیرامون را دستخوش تحول و دگرگونی ساخت. افراد با فراگیری تحصیلات نوین مہیای پذیرش و برعهده گرفتن مشاغل جدید شدند، از نظر اجتماعی هم واحدهای اجتماعی مانند ایل و طایفه و تیره به تدریج کنار کردهای خود را از دست داده، و بر میزان گرایش به برون‌همسری افزوده شد، که این اتفاقات در دهه ۵۰ سبب مهاجرت عده‌ای از خانوارهای طایفه دهدار به شهر شیراز گردید. البته امان‌اللهی دو عامل عمده را باعث مهاجرت وسیع خانوارهای عشایر فارس به شهرها می‌داند، که یکی اصلاحات ارضی و دیگری خشکسالی است (امان‌اللهی، ۱۳۷۶).

حال می‌خواهیم بدانیم نظام ارزشی افرادی که به شهر شیراز مهاجرت کرده‌اند اکنون به چه صورتی درآمده است. این افراد تا چه اندازه همچنان ارزش‌های سنتی خود را حفظ کرده‌اند، به چه میزان ارزش‌های مدرن را پذیرفته‌اند. نحوه تلفیق و پیوند ارزش‌های مدرن و سنتی به چه شیوه‌ای صورت گرفته است و چگونه با یکدیگر جمع آمده‌اند. اکنون خانوارهای طایفه دهدار بالغ بر بیش از ۱۵۱ خانوار می‌باشد، که حدود ۸۵ خانوار آن به شهر شیراز مهاجرت کرده‌اند. و سایر خانوارها هم اکنون ساکن منطقه کوهمره سرخی هستند.

نظام ارزشی در طایفه دهدار

هر فرهنگی از مجموعه‌ای از مؤلفه‌ها تشکیل شده است. یکی از این‌ها مؤلفه شناختی است. مؤلفه شناختی نیز شامل نظرات‌ها، ارزش‌ها و باورها و دانش می‌باشد. این مؤلفه چارچوبی را برای ساختن واقعیت و درک آن در اختیار ما قرار می‌دهد. مؤلفه شناختی فرهنگ تأثیر نیرومندی بر رفتار دارد و از آن برای تجزیه و تحلیل رفتار فرد می‌توان استفاده کرد. همه فرهنگ‌ها دارای مجموعه‌ای از ارزش‌ها، باورها، ایده‌ها و نگرش‌های خاص خود هستند. از آن‌جا که ارزش‌ها دارای نیروی شگفت‌آوری هستند، می‌توانند به زندگی ما شکل دهند و تا حدودی تعیین می‌کنند که ما چگونه رفتار کرده و چگونه زندگی کنیم (Scott & Schwartz, 2000: 95). ارزش‌ها،

ایده‌هایی انتزاعی هستند برای قضاوت در این باره که چه رفتاری خوب، درست و مناسب است (97: همان).

نظریه جهت‌گیری ارزشی در سال ۱۹۶۱ توسط کلاکهن و استرو تیک مطرح شد. آن‌ها معتقد بودند که همه فرهنگ‌های انسانی با مسائل جهانی مشترکی روبه‌رو هستند. اما هریک از آن‌ها جهت‌گیری خاصی را در مورد این مسائل در پیش می‌گیرند، و هر نگرشی حاصل و نتیجه ارزش‌ها بوده و نگرش با نسبت به مسائل اغلب به ارزش‌های بزرگ‌تر وابسته‌اند (Jandt, 2004: 211). البته هریک از نویسندگان و محققان تعریف خاصی از ارزش دارند که یکی از معروف‌ترین آن‌ها تعریفی است که راکیچ ارائه می‌دهد. او معتقد است که ارزش‌های پایدار هستند که به صورت فردی یا اجتماعی یک شیوه خاص از عملکرد یا هدف غایی را بر دیگر شیوه‌های عمل یا اهداف غایی ترجیح می‌دهد (Rockeach, 1973: 5). سوپر هم می‌گوید که ارزش یک وضعیت عینی یا روانشناختی، یک رابطه یا شرایط مادی است که فرد در پی دستیابی به آن است (Super, 1980: 130). هوفستد هم ارزش‌ها را گرایش گسترده‌ای تلقی می‌کند که وضعیت‌های معینی از امور را بر دیگر وضعیت‌ها ترجیح می‌دهد (Hofstede, 1984: 18).

همه این تعریف‌ها ارزش را بر ساخته‌ای ضمنی و نهفته تلقی می‌کنند، و به شیوه‌ای اشاره می‌کنند که انسان‌ها به ارزیابی فعالیت‌ها، یا پیامدها و نتایج می‌پردازند. به‌طور کلی، مفهوم ارزش به رابطه میان سوژه ارزیابی‌کننده و ابژه ارزیابی شونده اشاره دارند (Roe & Ester; 1999). از آن‌جا که ارزش‌ها جزو اصلی سازنده فرهنگ به‌شمار می‌روند، ثبات یا تغییر آن‌ها موجب ثبات یا تغییر فرهنگ‌ها در جوامع در طول زمان و مکان می‌شوند، و به تبع آن، ثبات و دگرگونی جوامع را تحت تأثیر قرار می‌دهند. از این‌رو، پی بردن به نظام ارزشی جامعه ما را با عناصر فرهنگی آن جامعه، که سوق‌دهنده کنش و رفتار افراد است، آشنا می‌کند. نظام شخصیتی هر جامعه‌ای در بطن نظام ارزشی آن جامعه نهفته است، و با کسب آگاهی و بینش درباره این نظام ارزشی می‌توان به بررسی تأثیر آن بر نظام شخصیتی جامعه دست یافت. ارزش‌ها الگوهای رفتاری عینی-ذهنی نسبتاً پایدار هستند که مطلوبیت آن‌ها از سوی افراد جامعه برای مدت زمان معینی پذیرفته شده و به‌مثابه راهنمای اعمال انسان‌ها عمل می‌کند. نظام ارزشی مجموعه‌ای از ارزش‌ها است که افراد جامعه درباره آن‌ها توافق نسبتاً زیادی دارند و از خود و اطرافیان انتظار دارند که این ارزش‌ها را مطلوب دانسته و مطابق آن‌ها رفتار کنند (خالقی‌فر، ۱۰۸-۱۰۹: ۱۳۸۱).

بررسی جهت‌گیری ارزشی سرپرست‌های خانوار مهاجر به شهر شیراز

چنان‌که گفته شد، در این تحقیق ما در وهله اول از روش مردم‌نگاری استفاده نمودیم. تکنیک‌های مردم‌نگاری عمدتاً شامل مشاهده مشارکتی و مصاحبه است. در طی مراودات و آشنایی نزدیک و پایداری که با افراد طایفه دهداز داشته‌ایم، از نزدیک نسبت به مسائل، شیوه نگرش و علائق آن‌ها آگاهی یافته‌ایم، و به‌ویژه به علت امکان برقراری ارتباط و گفت‌وگو با آن‌ها از طریق گویش محلی، با آن‌ها در زمینه خاستگاه تاریخی، تاریخ و تحولات اجتماعی منطقه مصاحبه شده است. داده‌هایی که از طریق مشاهده مشارکتی و به‌ویژه مصاحبه و گفت‌وگوی ژرف‌انگر با افراد به دست آمده، برای بررسی جهت‌گیری ارزشی به کار گرفته شده است. ما برای پی بردن به چگونگی تغییر نظام ارزشی افراد سعی کرده‌ایم ارزش‌ها و مسائلی را بیشتر مدنظر قرار دهیم که در ارتباط بیشتری با مدرنیته باشد. افزون بر آن، تلاش شده است تا ارزش‌هایی بیشتر مورد توجه قرار گیرند که افراد در زندگی روزمره بیشتر با آن‌ها سروکار دارند و در شیوه زندگی آن‌ها تأثیر گذارند، تا بتوان مشخص کرد که نمونه آماری ما تا چه حدی در این زمینه ارزش‌های مدرن یا سنتی را پذیرفته‌اند، یا چگونه این عناصر را با یکدیگر تلفیق کرده‌اند.

جهت‌گیری ارزشی معطوف به سنت‌گرایی

به منظور بررسی جهت‌گیری ارزشی معطوف به سنت افراد، در ضمن مصاحبه، نگرش آن‌ها را در زمینه مسائل خانوادگی جویا شدیم، زیرا که در زندگی روزمره بیشتر با آن‌ها سروکار دارند و حساسیت فرهنگی آن‌ها نیز در این خصوص بیشتر است. بسیاری از آن‌ها نسبت به چند همسری نگرش مثبتی داشتند و اظهار می‌داشتند «اگر مرد بتواند نان بدهد»، می‌تواند بیش از یک همسر اختیار کند. عده‌ای دیگر نیز چند همسری را در شرایط خاصی روا می‌دانستند و می‌گفتند که «اگر زن بچه‌دار نشود، یا این‌که بیماری لاعلاجی داشته باشد» مرد می‌تواند بیش از یک همسر اختیار کند. نکته جالب این است که اکثر افراد معتقد بودند که «فرد می‌تواند حداکثر تا دو زن» داشته باشد، و با توجه به شرایط اقتصادی و اجتماعی موجود «داشتن بیش از دو زن را برای مردان غیرممکن» می‌دانستند. در مورد طلاق هم گرچه اکثر آن‌ها نسبت به افزایش میزان طلاق در جامعه و قوف داشتند و می‌دانستند که افراد اعم از زن و مرد نسبت به گذشته بسیار آسان‌تر تن به طلاق می‌دهند و از یکدیگر جدا می‌شوند، با این حال، آن‌ها معتقد بودند که افرادی که با هم ازدواج می‌کنند و تشکیل خانواده می‌دهند، «باید تا آخر عمر با یکدیگر زندگی کنند»، برخی نیز اذعان می‌داشتند که زوج‌هایی که با یکدیگر اختلاف دارند، اما در عین حال دارای فرزند می‌باشند «باید به خاطر بچه یا بچه‌هایشان هم که شده، این اختلافات را کنار گذاشته و به زندگی

مشترک خود ادامه دهند، و بدین‌سان از خود گذشته‌گی نشان داده، به خاطر آینده و خوشبختی بچه‌ها به زندگی مشترک ادامه دهند».

در زمینه تنظیم خانواده باید گفت که تقریباً همه افرادی که مورد مصاحبه قرار گرفتند با استفاده از وسایل جلوگیری موافق بودند، و «آن را لازم» می‌دانستند. از این‌رو، تنظیم خانواده و استفاده از وسایل جلوگیری را «از لحاظ اقتصادی، اجتماعی و بهداشتی هم به نفع والدین می‌دانستند و هم به نفع کودکان». استدلال آن‌ها این بود که اگر بین فرزندان فاصله باشد این سبب می‌شود که «هم سلامتی مادران» تأمین شود و هم این‌که «میزان بار مالی بر دوش پدر» کمتر باشد و هم این‌که بچه‌ها از «امکانات بهداشتی در جهت رشد و پرورش عاطفی و ذهنی و سلامت جسمانی بهتری» برخوردار شوند و «نیازهای غذایی و بهداشتی و فکری و تربیتی آن‌ها» هم بهتر برآورده شود. در مورد بعد خانوار هم اکثر آن‌ها معتقد بودند که «داشتن دو بچه» کافی است، البته برخی هم «داشتن سه بچه» را کافی می‌دانستند، اگرچه برخی از افراد «با داشتن چهار بچه» نیز موافق بودند، اما تعداد آن‌ها بسیار اندک بود.

بررسی جهنت‌گیری ارزشی در مورد برابری

در ضمن بررسی محتوای اظهارات افراد در مصاحبه، مفاهیمی را استخراج نمودیم، و در مرتبه بعد، این مفاهیم را در کنار هم قرار دادیم، به مفاهیم عام‌تر و کلی‌تری دست یافتیم که می‌توان آن را در ذیل عنوان مقوله‌های کلی‌تر قرار داد. به‌عنوان مثال، با کاوش پیرامون نحوه نگرش افراد به مسائلی همچون برابری زن و مرد، اکثر پاسخگویان معتقد بودند که «میزان عقل و هوش مردان بیشتر از زنان» است. با این‌همه، اکثر آن‌ها نسبت به «شاغل بودن زنان نظر مثبتی» داشتند، حتی برخی از آن‌ها می‌گفتند که «زنان می‌توانند مشاغل مدیریتی مانند ریاست بیمارستان، نمایندگی مجلس، ریاست دانشگاه و نظایر آن را داشته باشند». اما به‌نظر می‌آید برخی از افراد نیز با توجه به اطلاعات و آگاهی که از طریق رسانه‌های جمعی کسب کرده بودند و شاهد آن بودند که در برخی کشورها به‌ویژه کشورهای توسعه یافته زنان دارای مقام و پست‌های سیاسی مانند وزارت امور خارجه و نظایر آن می‌باشند، لذا معتقد بودند که «زنان هم می‌توانند دارای چنین مقام‌هایی» باشند. در زمینه استخدام و اشتغال هم برخی معتقد بودند که حتی در صورتی که دختران و پسران از مدرک، نمره و امتیازات مشابهی برخوردار باشند، باز هم «باید اولویت را به استخدام پسران» داد. چون که آن‌ها «در جامعه باید مسئولیت‌های بیشتری بر عهده» بگیرند. با این‌همه، بسیاری نیز معتقد به «شایسته‌سالاری» بودند، و می‌گفتند که «بدون توجه به دختر یا پسر بودن باید اولویت را به کسانی داد که در سشان بهتر بوده و نمره و امتیاز بیشتری

کسب کرده باشند». هنگامی که از آن‌ها پرسیده می‌شد که «دوست دارید بچه اول شما دختر یا پسر» باشد اکثر آن‌ها پاسخ می‌گفتند که «دوست دارند که بچه اول آن‌ها پسر» باشد. با این‌همه، در زمینه تصمیم‌گیری‌هایی که در خانواده صورت می‌گیرد، اکثر افراد معتقد بودند که در زمینه تصمیم‌گیری‌های مهم در خانواده مانند خرید خانه، اتومبیل، وسایل منزل، رفتن به مستافت و نظایر آن باید با زنان مشورت کرد و نظر آن‌ها را نیز در این زمینه‌ها دخالت داد». همچنین معتقد بودند که در بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها که در مورد کودکان انجام می‌گیرد «بهتر است نظر آن‌ها را نیز جویا شده و در تصمیم‌گیری‌ها لحاظ کرد. آن‌ها همچنین معتقد بودند که در زمینه‌هایی مانند «خرید لباس و پوشاک، تفریحات، رفتن به تعطیلات و نظایر آن» باید نظر کودکان را نیز مورد توجه قرار داد. همچنین پاسخگویان ما در زمینه‌هایی مانند انتخاب رشته تحصیلی، توجه به «توانایی، علاقه بچه‌ها» را مهم می‌دانستند، البته برخی از آن‌ها نیز به وجود «پدیده فرزندسالاری» اذعان می‌کردند و اظهار می‌داشتند که «بچه‌ها و جوانان امروزی دیگر آن‌چنان که باید برای نظرات والدین و افراد بزرگ خانواده و خویشاوندان توجه و احترام لازم قائل نیستند».

در زمینه عدالت و رعایت حق و انصاف، اکثر آن‌ها معتقد بودند که «اگر یک نفر کوه‌مره‌ای یا فرد دیگری اختلاف پیدا کند، باید از فردی که حق با اوست» حمایت کرد. اما در مورد کمک به افراد ناتوان اکثر افراد معتقد بودند که «باید به افراد ناتوان کمک کرده و با آن‌ها همدلی نمود» و در زمینه آزادی، آن‌ها بیشتر «آزادی را در بچارچوب هنجارها و قوانین و مقررات موجود» روا می‌دانستند. علاوه بر این، آن‌ها تا حد زیادی قائل به حقوق شهروندی بودند، یعنی معتقد بودند که «افرادی که در مرز و بوم ایران سکونت دارند، بدون توجه به مذهب، نژاد و زبان باید از حقوق برابر و یکسان برخوردار» باشند.

چنان‌که گفته شد، پس از بررسی محتوای مصاحبه‌هایی که با افراد انجام گرفته بود، و استخراج نظرات و نگرش‌های پاسخگویان درباره مفاهیمی مانند برابری زن و مرد، عدالت اجتماعی، اشتغال زنان، حق افراد برای انتخاب رشته، و میزان اهمیت نظر افراد غیر از سرپرست خانوار در تصمیم‌گیری‌های خانواده مشخص شد که نوعی جهت‌گیری ارزشی معطوف به برابری نیز در میان افراد مصاحبه شونده وجود دارد.

بررسی جهت‌گیری ارزشی افراد معطوف به محیط‌گرایی

همچنین پس از بررسی محتوای مصاحبه افراد، مفاهیم و مضامین را دسته‌بندی و دزکنار یکدیگر قرار دادیم. یکی دیگر از مقولاتی که مشخص گردید، نگرش افراد نسبت به

حفظ محیط بود. این مفاهیم که نگرش افراد نسبت به حفظ محیط از آن استخراج شد، عبارت بودند از کمک و مشارکت افراد در احداث پارک‌ها، جلوگیری از آلودگی محیط زیست، حمایت و حفاظت از حیات وحش و گونه‌های گیاهی و جانوری که در معرض نابودی بودند، نگرش افراد نسبت به دستکاری ژنتیکی و نظایر آن.

در ضمن مصاحبه، اکثر افراد می‌گفتند ما «حاضریم به ساختن پارک و ایجاد فضای سبز در محله خودمان» کمک کنیم. اکثر آن‌ها معتقد بودند که «باید به تمیز نگاه داشتن محیط زیست کمک کرده و مانع از ریختن زباله شد». البته اظهار می‌داشتند که در جهت «حفظ محیط زیست هم افراد مسئول‌اند و هم دولت، و باید در این زمینه با یکدیگر همکاری کنند». به‌طور کلی، حفظ محیط زیست را «وظیفه مشترک دولت و مردم» می‌دانستند، البته برخی «نقش بیشتری به افراد داده و برخی وظیفه اصلی را متوجه دولت» می‌دانستند. در مورد رشد کارخانجات صنعتی و تأثیر آن بر محیط زیست، اکثر افراد مورد مصاحبه، به‌عنوان مثال، در مورد ادامه کار کارخانه سیمان در شهر شیراز اظهار می‌داشتند که «کارخانه سیمان ایجاد اشتغال کرده و عده‌ای از طریق آن به گذران زندگی می‌پردازند» پس با «تعطیلی آن» موافق نبودند. اما در عین حال، «با ایجاد آلودگی هم توسط کارخانه» موافق نبودند و می‌گفتند که «گرد و غبار سیمان» در وهله اول سبب «آلودگی هوای شهر و گسترش بیماری‌های تنفسی» می‌شود که برای «افراد مسن و کودکان» اثرات سویی در پی خواهد داشت. از این‌رو، برای حل این معضل معتقد بودند که «باید از تکنولوژی مناسب»، برای مثال از «فیلتر» استفاده کرد. یا این‌که این کارخانه را «به مکانی دیگر انتقال» داد. چراکه به‌هر حال آن‌ها اظهار می‌داشتند که وجود کارخانجات سبب بروز «آلودگی هوا و آب‌های زیرزمینی» می‌شود. علاوه بر آن، هم موجب «آلودگی صوتی و افزایش سرو صدا» می‌شود و هم موجب بروز عوارضی مانند «بیماری‌های تنفسی». در مورد نابودی طبیعت و حیات وحش به‌عنوان یکی از پیامدهای مدرنیزاسیون و ورود تکنولوژی نوین به منطقه کوهمره اظهار می‌داشتند که «ورود سلاح گرم به منطقه کوهمره سبب افزایش بی‌رویه شکار و انقراض بز و میش کوهی شده و حتی نسل بعضی از پرندگان مانند کبک، در معرض تهدید» قرار گرفته است. سرانجام این‌که معتقد بودند «قطع درختان و از بین بردن جنگل باعث بروز سیل» می‌شود. همچنین آن‌ها «محصولات کشاورزی و غذایی را که به‌طور طبیعی» تولید می‌شود بر محصولاتی که از طریق «دستکاری‌های ژنتیکی» به دست می‌آید، ترجیح می‌دادند، و محصولات کشاورزی، غذایی و گوشتی را که از این طریق به دست می‌آید «دارای عوارضی» می‌دانستند.

بررسی جهت‌گیری ارزشی افراد معطوف به اعتماد

از جمله دیگر مفاهیم و مضامینی که از متن مصاحبه استخراج گردید، و در کنار یکدیگر قرار داده شد، میزان اعتماد افراد در موارد مختلف بود که زیر عنوان مقوله کلی‌تر اعتماد قرار می‌گرفت. این موارد عبارت بودند از میزان اعتماد افراد نسبت به خانواده، خویشاوندان، دوستان و آشنایان، همسایگان، هم‌محلی‌ها و همکاران:

تقریباً همهٔ افرادی که مورد مصاحبه قرار گرفتند اظهار می‌داشتند که «این روزها دیگر نمی‌توان به کسی اعتماد کرد» و آدمی باید «بسیار احتیاط» کند، چون سایر افراد «به محض این‌که فرصتی پیدا کنند، سعی می‌کنند «سر آدم را کلاه» بگذارند. و از او «امتیاز» بگیرند. البته برخی هم معتقد بودند که «گاه به برخی از دوستان» می‌توان به خوبی اعتماد کرد، زیرا که برخی از «دوستان از برادر هم به آدمی نزدیک‌تر» هستند. اما برخی هم این نظر را به شدت رد کرده و معتقد بودند که «هیچ‌گاه دوست نمی‌تواند جای برادر را بگیرد». از این‌رو، افراد بیشترین اعتماد را «نسبت به افراد خانواده خود داشتند». اما هرچه دایرهٔ خویشاندی از خویشاوندان بسیار نزدیک به سوی مراتب بعدی گسترش می‌یافت از میزان اعتماد و خوشبینی افراد نیز کاسته می‌شد.

بررسی جهت‌گیری ارزشی افراد معطوف به جهان وطنی و صلح

از جمله موضوعاتی که افراد در ضمن مصاحبه به آن اشاره داشتند، مضامینی همچون روابط فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ایران با دیگر کشورها بود. از جمله این موارد عبارت بودند از نحوه برقراری رابطه با سایر کشورها، رفت و آمد خارجی‌ها به ایران، کمک ایران به کشورهای فقیر، اهمیت مذاکرات در حل و فصل مشکلات جهانی، نقش و اهمیت سازمان ملل، تسامح و تساهل در سطح جهان و شهروندی جهانی. ما این مفاهیم را تحت عنوان مقوله‌ای کلی‌تر یعنی نگرش افراد نسبت به جهان وطنی و صلح قرار دادیم، که به اختصار به اظهار نظر افراد در این خصوص می‌پردازیم.

اکثر افراد مورد مصاحبه با «رفت و آمد خارجی‌ها به ایران» موافق بودند، و می‌گفتند که این‌گونه ارتباطات سبب می‌شود که «کشور ما از نفوذ و وجهه بین‌المللی خوبی» برخوردار شود. اما در عین حال، آن‌ها معتقد بودند که ورود «خارجی‌ها نباید بدون قید و بند» باشد، بلکه باید «تحت کنترل و نظارت دولت» انجام‌گیرد. در مورد کمک به کشورهای فقیر (مانند افغانستان) بسیاری معتقدند که «باید بر میزان کمک‌هایی که تاکنون» ارائه می‌شده، افزوده گردد. اما برخی نیز معتقد بودند که «بهتر است کشور ما در وهله اول به افراد فقیر و نیازمند داخل کشور رسیدگی و کمک» کرده و در مرحله بعد به دیگر «کشورها» کمک نماید. در

مورد مشکلات متعدد جهانی مانند جنگ، سیل و زلزله، قحطی و گرسنگی و نظایر آن معتقد بودند که جهت حل این مشکلات «کشورها با همدیگر همکاری داشته و به هم کمک کنند. آن‌ها در وهله اول خود را «ایرانی می‌دانستند تا کوه‌همراهی» اما در عین حال، اظهار می‌داشتند که «در صورتی که یک ایرانی با یک خارجی اختلاف داشته باشد»، باید «جانب حق» را گرفت. آن‌ها تا اندازه‌ای با «ازدواج ایرانی‌ها با خارجی‌ها موافق» بودند، و برخی از مهاجران عراقی با دختران این طایفه ازدواج کرده بودند. به هر روی، اکثر آن‌ها با این گفته که «همدلی بهتر از همزبانی است» موافق بودند. آن‌ها «صلح را بسیار بهتر از جنگ» می‌دانستند، و اذعان می‌داشتند که کشورها بهتر است مشکلات و اختلافات خود را «در وهله اول از طریق گفت‌وگو و مذاکره و به صورت مسالمت‌آمیزی» حل و فصل کنند. سرانجام این‌که همه افراد مورد مصاحبه «یادگیری زبان‌های بین‌المللی به‌ویژه انگلیسی» را بسیار مهم می‌دانستند. افزون بر آن، با این نظر که «همه افراد جهان با هر دین، مرام و مسلکی به صورت صلح‌آمیزی در کنار هم زندگی کنند، تا اندازه‌ای موافق بودند.

جدول شماره ۱. نظام ارزشی سرپرست‌های خانوار مهاجر به شهر شیراز

نظام ارزشی				
جهان‌وطنی و صلح	اعتماد و خوشبینی	محیط‌گرایی	برابری و انسان‌گرایی	سنت‌گرایی
۵۶/۴۱٪	۵۰/۱۵٪	۶۷/۱۹٪	۵۶٪	۴۹/۳۶٪

تحلیل یافته‌های پژوهش

از آن‌جا که افراد مورد بررسی افراد مهاجر به شهر شیراز هستند، به اختصار به رویکرد انسان‌شناسی شهری در این خصوص اشاره می‌کنیم. هائیز انسان‌شناس سوئدی معتقد است که شهر مکانی است که پیچیدگی فرهنگ را بهتر از دیگر مکان‌ها نشان می‌دهد. به اعتقاد وی از آن‌جا که انسان‌شناسی رشته مطالعات تطبیقی فرهنگ‌ها است، نباید خود را صرفاً به جوامع کوچک محدود کند، و لازم است که واحدهای اجتماعی بزرگ‌تر نظیر شهر، دولت-ملت و جهانی شدن را در بگیرد. اکنون دیگر مرزهای فرهنگی و جغرافیایی یکی نیستند. در جهان امروز برخی از فضاها فرهنگ از مکان خود کنده و به مکان دیگری پرتاب شده‌اند. او می‌افزاید که در کشورهای در حال توسعه به‌ویژه آفریقایی به پیوستار فرهنگی ای برمی‌خوریم که یک سر آن به کلان‌شهرهای اروپا و آمریکا و سر دیگر آن به صحراهای آفریقا وصل است. در همین راستا

است که مفهوم کریول^۱ شدن فرهنگ را مطرح می‌کند، که از ترکیب دو یا چند فرهنگ متفاوت، فرهنگ جدیدی پدید می‌آید و عمق تاریخی می‌یابد (هائرز، ۱۳۸۰).

اندیشمندان معتقدند که ما وارد دوران مدرنیته بازانديشانه شده‌ایم. به گفته گیدنز «امروزه بازانديشى به راستى پهنه جهانى یافته است، هر کسى که درباره حقيقت اين قضيه شك دارد، مى تواند به منزلت متغير انسان‌شناسى توجه کند تا شك‌اش برطرف شود. در عصر مدرن‌سازی ساده که مهر چيرگى جهان غرب را بر پيشانى داشت، انسان‌شناسى به بررسى اقوامى اطلاق مى شد که بيشرشان نمى توانستند در برابر اين بررسى‌ها واکنش نشان دهند، يك انسان‌شناس از فرهنگ بيگانه‌اى بازديد مى کرد و در بازگشت تک‌نگارى خود را مى نوشت و سپس آن را به کتابخانه مى سپرد. چنين موقعيتى ديگر وجود ندارد. انسان‌شناسان ممکن است حتى در اعماق جنگل‌ها با اقوامى روبه‌رو شوند که با برخى از اندیشه‌ها يا متون انسان‌شناسى آشنايند، از مردم‌نگارى براى تفسير فرهنگ‌هاى محلى، بازسازى مهارت‌ها و عادت‌هاى سنتى از دست رفته استفاده مى شود. (گيدنز، ۱۳۸۲: ۱۴۱).

چنان‌که جیدول شماره ۱ نشان می‌دهد، ۴۹/۳۶ درصد از سرپرست‌های خانوارهای طایفه دهدار دارای جهت‌گیری ارزشی سنت‌گرایانه و محافظه‌کارانه هستند، «جامعه‌ای که در آن بازانديشى وجود دارد، نه يك جامعه منفعل، بلکه يك جامعه پرجنب و جوش است. اين جامعه، جامعه‌اى نيست که در آن افراد به گونه‌اى انفعالى و بدون فکر و اندیشه بخوانند به سنت‌ها روى آورند» (همان، ۱۴۲). در بسيارى از موقعيت‌هاى زندگى اجتماعى ما چاره‌اى جز انتخاب کردن از ميان گزينه‌هاى گوناگون نداريم، حتى اين را هم بايد انتخاب کنيم که سنتى بمانيم (همان، ۱۳۶). حتى زمانى هم که افراد به سنت‌ها مى چسبند يا اين سنت‌ها را مى آفرينند، افراد و گروه‌ها کم و بيش وادار مى شوند که موضع فعالى در برابر شرايط وجودى‌شان بگيرند (همان، ۱۴۲). از اين‌رو، سنت به معنای پيشين آن يعنى حفظ به نسبت غيربازانديشانه گذشته امکان پذير نيست، سنت اگر به شيوه‌اى سنتى حفظ شود تبديل به بنيادگرایی مى شود. اين ديده‌گاه چندان جزم‌گرایانه است که نمى توان نوعى محافظه‌کارى بر پايه آن بنا گذاشت که به دنبال دستيابى به هماهنگى اجتماعى (يا ملت واحد) به عنوان فلسفه وجودى اصلى‌اش است (همان، ۲۱۱).

همچنين، ۵۶ درصد از کسانی که مورد مصاحبه قرار گرفتند دارای جهت‌گیری ارزشی نسبت به برابری و انسان‌گرایی بودند، یعنی ۵۶ درصد از افراد معتقد بودند که زنان و مردان به

1. Creole

لحاظ عقل و هوش با يکديگر برابرند، و با شاغل بودن زنان نيز موافق بودند، و مي گفتند استخدام دختران و پسران نه براساس جنسيت، بلکه بايد براساس شايستگي و ميزان توان علمي شان صورت گيرد. همچنين بر اين نظر بودند که افرادي که در سرزمين ايران زندگي مي کنند، بايد از حقوق و امکانات يکسان و عادلانه اي برخوردار باشند. و يدين سان از مناطق مختلف کشور محروميت زدائي شود، و در صورتي که افراد توانايي داشته باشند بايد از افراد ناتوان و نيازمند حمايت و دستگيري کنند.

در مورد جهتگيري ارزشي پاسخگويان در زمينه محيط بايد گفت که ۶۷/۹ درصد افراد نگرشي مثبت نسبت به حفظ محيط زيست داشتند، چراکه حاضر بودند بخشي از درآمد خود را صرف حفظ محيط زيست و زيباسازي محل زندگي خود بنمايند. البته گرچه معتقد بودند که رشد کارخانجات، افزايش شهرنشيني و افزايش تعداد اتومبيل سبب آلودگي هوا و آلودگي صوتي و گسترش بيماري هاي تنفسي و عصبي مي شود. اما در عين حال، موافق تعطيلي کارخانجات نبودند و راه هاي ديگري را مانند انتقال کارخانجات به ديگر نقاط يا استفاده از تکنولوژي مناسب پيشنهاد مي کردند، به نحوي که ميزان آلودگي و ديگر مشکلات را کاهش دهد. از اين رو، يا دستکاري بيش از حد انسان در طبيعت موافق نبودند.

در مورد جهتگيري افراد نسبت به اعتماد و خوشيني بايد گفت که ۵۰/۵ درصد از افراد نسبت به ديگران اعتماد داشتند، اما بيشترين ميزان اعتماد را نسبت به افراد خانواده خود داشتند. به نظر مي رسد که يکي از دلايل مهم ميزان پايين اعتماد مي تواند اين باشد که افراد با يک محيط فرهنگي جديد و نا آشنا و تقريباً متفاوت با فرهنگ بومي خود روبه رو شده اند، افزون بر آن، مقاومت هاي جامعه ميزان در پذيرش آن ها همگي دست به دست هم داده اند و سبب شده که ميزان اعتماد افراد به خانواده و خویشاوندان افزون تر از ديگران باشد. ساير تحقيقات نيز نشان مي دهند که به طور کلي ميزان اعتماد در جامعه ايران پايين است و انديشمندان و محققان به دلايل مختلفی اشاره نموده اند.

چنان که گفته شد، انديشمندان و محققان مختلف دلايل متفاوتي را براي سطح پايين اعتماد در جامعه ايران ذکر کرده اند و از جمله اين که «از آن جا که قوانين فعلي براي روش هاي عرفي و سنتي مردم روستاها، عشايير و اقوام مختلف «منزلت حقوقی» قائل نيست. آن ها در حال ناپديد شدن از عرصه زندگي اجتماعي هستند، و روش هاي رسمي و قانوني جايزگزين، توان پاسخگويي به نيازهاي مردم را ندارند (عبدی و کلهر، ۱۳۷۱)، به علاوه، پس از پايان جنگ ايران و عراق، با تغيير رويکرد اقتصادي و سياست تعديل ساختاري با پيش فرض قرار دادن ارزشمندی «ماديّات» «مانور تجمل» در جامعه مطرح شد. به اين ترتيب، از يک طرف با وجود ارزش ها و

نیازهای جدید سطح نیازها افزایش یافت و از طرف دیگر، امکان دستیابی به این ارزش‌ها و نیازها که برای افراد به اهداف تبدیل شده بود محدود گردید. در عین حال، با تضعیف ارزش‌های مذهبی، نظام کنترل بیرونی (مقررات و قانون) اعتبار خود را از دست داده، مردم در فکر ارضای نیاز با روش‌های متناسب خود در پی حل مشکلات خود برمی‌آیند. در این آشفته‌بازار «ملاحظه یکدیگر» امری فرعی می‌گردد. فداکاری‌ها و گذشت‌های قبلی از بین می‌رود، کوشش‌های ایثارگرانه افراد یاهوش ایرانی در جنگ به زرنگی‌های معمولی ایرانی در مقابل خود تبدیل می‌گردد (آزاد ازمکی و کمالی، ۱۳۸۳).

سرانجام به بررسی جهت‌گیری ارزشی افراد نسبت به جهان وطنی و صلح می‌پردازیم. ۵۶/۴۱ درصد افراد نگرش مثبتی نسبت به جهان وطنی و صلح داشتند. اکثر افراد با برقراری ارتباطات فرهنگی و رفت و آمدهای خارجی‌ها به ایران موافق بودند و اظهار می‌داشتند که این‌گونه ارتباط‌ها سبب می‌شود که کشور از نفوذ و وجهه بین‌المللی خوبی برخوردار شود. اما در عین حال، آن‌ها معتقد بودند که ورود خارجی‌ها نباید بدون قید و شرط بوده و باید تحت نظارت و کنترل دولت صورت گیرد. نظر افراد نسبت به کمک به کشورهای فقیر تا اندازه‌ای مثبت بود، تأکید آن‌ها بر صلح بود، و می‌گفتند که کشورها باید از طریق مذاکره مسایل خود را حل و فصل کنند و نقش سازمان ملل را در این میان مهم می‌دانستند.

هانرز معتقد است که جهانی شدن روندی دو طرفه است: رابطه‌ای دو طرفه میان جهانی شدن و فرهنگ محلی وجود دارد. بسیاری از انسان‌شناسان امروز به مطالعه همین رابطه نظر دارند. یعنی چگونگی جذب و پذیرش جریان یافتن فرهنگ جهانی در فرهنگ محلی. جهانی شدن همگون شدن نیست، بلکه در آن سخن از چندگونگی فرهنگی به میان می‌آید (هانرز، ۱۳۸۰). در مورد اهمیت جهان وطنی اولریش بک می‌گوید که در قرن بیست و یکم شرایط جامعه انسانی را نمی‌توان به گونه‌ای محلی یا ملی درک کرد بلکه باید به گونه‌ای جهانی به فهم آن نایل آمد. از این رو، جهانی شدن یک فرایند غیر خطی و دیالکتیکی است که در آن امر جهانی و محلی قطب‌های فرهنگی مقابل هم محسوب نمی‌شوند، بلکه این دو اصول ترکیب یافته و متقابلاً در هم تنیده‌ای هستند. این فرایند نوعی جهان وطن شدن است. ویژگی اصلی چشم‌انداز جهان وطنی بینش مبتنی بر گفت‌وگو است. در این شیوه، افراد شیوه‌های بدیل زندگی را که در عین حال با شیوه‌های پیشین همزیستی دارند تجربه می‌کنند. بدین سان افراد می‌توانند به گونه‌ای آزادانه در میان سنت‌های بدیل دست به انتخاب بزنند و به این ترتیب نفوذ متقابل فرهنگ‌های مختلف در یکدیگر آغاز می‌گردد (Beck, 2000).

نکته جالب توجه این است که تحقیقات اخیر نشان داده که حتی «در غرب هم ارزش‌های

سنتی نیز همچنان به طور وسیع وجود دارد (Vinken & Ester, 1992: 412). هلنا حلوه می‌گوید «میزان تعارض و ناسازگاری ارزش‌ها بیش از آن است که کسانی مانند اینگلهارت به آن اذعان دارند. از این رو، افراد می‌توانند ارزش‌ها و نگرش‌های بسیار گوناگونی داشته باشند، بخشی از ارزش‌ها می‌تواند مادی‌گرایانه باشد و بخشی دیگر نیز می‌تواند فرامادی‌گرایانه باشد (Helve, 2004). از این رو، اگرچه کمیابی اقتصادی می‌تواند سبب گرایش افراد به ارزش‌های مادی‌گرایانه شود، اما همین افراد حاضرند در جهت حفظ محیط زیست و کمک به افراد فقیر سطح زندگی خود را پایین آورند. از این رو، افراد برحسب موقعیت‌هایی که در آن قرار می‌گیرند، ممکن است ارزش‌های مختلف و متفاوتی را برگزینند. با این وصف، فرد ممکن است در حوزه‌ای سنت‌گرا، در حوزه‌ای دیگر انسان‌گرا و در حوزه دیگر گرایش‌ات ملی‌گرایانه داشته باشد. بدین سان، افراد بهتر می‌توانند خود را با جامعه مخاطره‌آمیز^۱ و جهان در حال تغییر تطبیق دهند. این درواقع، پاسخی بازانديشانه نسبت به عدم قطعیتی است که در دوران مدرنیته متأخر وجود دارد. درواقع، سرپرست‌های خانوارهای طایفه دهدار که ساکن شیراز هستند، هم دارای ارزش‌های مادی‌گرایانه و هم دارای ارزش‌های فرامادی‌گرایانه هستند.

نتیجه‌گیری

چنان‌که انسان‌شناسان معتقدند فرهنگ‌ها هیچ‌گاه ایستا نبوده‌اند و همواره در حال شدن و در جریان تحولی دائمی هستند (هانرز، ۱۳۸۰). با وجود این، سرعت بروز تغییرات دست‌کم در طی یک صد سال گذشته شتاب گرفته است. از این رو، برخی مسئله همگون‌سازی را مطرح کرده‌اند. آیا جهان به سمت فرهنگی همگون و یکسان پیش می‌رود؟ شواهد نشان می‌دهد که هنگامی که عناصر و مؤلفه‌های مدرنیته و فرهنگ نوین وارد دیگر مناطق جهان شده، با فرهنگ‌های بومی روبه‌رو گردیده و با آن‌ها در آمیخته، پیوند یافته و تلفیقی جدید پدید آمده است. از این رو، فرهنگ بومی ممکن است در عناصر فرهنگی جدید دخل و تصرف کرده و محتوای آن را به گونه‌ای تغییر دهد که با شرایط و محیط فرهنگی و اجتماعی بومی انطباق یافته و سازگاری داشته باشد. از همین رو است که انسان‌شناسان اصطلاحاتی مانند بازپیکربندی^۲ و رفرهنگ و کریول شدن فرهنگ را مطرح کرده‌اند. شواهد نشان می‌دهد یا آن‌که کشورهای در حال توسعه بیش از یک قرن با غرب ارتباط و

1. Risk Society

2. Reconfiguration

مراوده داشته‌اند، و در طی این دوران در معرض فرایند مدرنیزاسیون قرار داشته‌اند، اما برخلاف پیش‌بینی نظریه‌های اولیه نوسازی، فرهنگ‌ها و سنت‌های بومی نه تنها از میان نرفته‌اند، بلکه همچنان به خیاب خود ادامه داده‌اند. همین امر سبب شد که نظریه پردازان توسعه و مدرنیزاسیون در مواضع خود تجدید نظر کرده و نظریه‌های تک خطی در زمینه توسعه و مدرنیزاسیون را مورد نقد قرار دهند. از همین رو، اینگلهارت می‌گوید نظریه مدرنیزاسیون اکنون به مرحله بازده نزولی رسیده است (اینگلهارت، ۱۳۷۷). بدین‌سان، هریک از نظریه‌پردازان از دیدگاه و منظر خاص خود به شرح و تبیین این پدیده، یعنی در کنار هم قرار گرفتن عناصر مدرن و فرهنگ‌های بومی می‌پردازند.

به هر روی، چنان‌که یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد ۴۹/۳۶ درصد از سرپرست‌های خانوارهای طایفه دهمدار دارای جهت‌گیری ارزشی سنت‌گرایانه و محافظه‌کارانه هستند. اما چنان‌که گیدنز می‌گوید در دوران مدرنیته بازاندیشانه، افراد به گونه‌ای انفعالی و بدون فکر و اندیشه به سنت روی نمی‌آورند. افراد چاره‌ای ندارند به جز این‌که از میان گزینه‌های مختلف دست به انتخاب بزنند، حتی پذیرش شیوه‌های سنتی هم باید براساس انتخاب باشد. از این رو، حفظ سنت به صورت غیر بازاندیشانه امکان‌پذیر نیست. همچنین ۵۶ درصد از افراد دارای جهت‌گیری ارزشی مبتنی بر برابری و انسان‌گرایی هستند. به این معنی که ۵۶ درصد از پاسخ‌های افراد حاکی از این بود که آن‌ها زنان و مردان را به لحاظ عقل و هوش برابر می‌دانستند و معتقد بودند که استخدام زنان و مردان باید براساس شایسته‌سالاری باشد. به علاوه معتقد بودند که مردم اقصی نقاط ایران و اقوام و گروه‌های مختلف باید دارای حقوق یکسانی بوده و قانون در مورد همه به یکسان اجرا شده و عدالت رعایت شود و خط‌مشی‌های محرومیت‌زدایی در پیش گرفته شود.

باید گفت که افراد مورد مصاحبه بیشترین جهت‌گیری مثبت را نسبت به حفظ محیط زیست داشتند. زیرا که آن‌ها حاضر بودند بخشی از درآمد خود را صرف حفظ محیط زیست و زیباسازی محل زندگی خود نمایند. اما در عین حال، آن‌ها به خاطر مسئله اشتغال‌زایی با تعطیلی کارخانجات موافق نبودند، و برای جلوگیری از انواع آلودگی‌ها، راه‌های دیگری مانند انتقال کارخانجات به دیگر نقاط یا استفاده از تکنولوژی مناسب را پیشنهاد می‌کردند. از این رو، با دستکاری بیش از حد محیط توسط انسان‌ها موافق نبودند. از همین رو، هلنا حلوه می‌گوید که محیط‌گرایان و طرفداران جنبش سبز دارای ارزش‌های فرامادی هستند، چراکه معیارهای مادی زندگی را نقد کرده، در جهت حفظ محیط زیست حتی حاضرند سطح زندگی خود را پایین آورند. در مورد جهت‌گیری ارزشی افراد در زمینه اعتماد و خوشبینی افراد باید گفت که ۵۰/۵ درصد

افراد دارای نگرش مثبتی نسبت به دیگران بوده و بیشترین میزان اعتماد را نسبت به افراد خانواده خود داشتند. البته یکی از دلایل مهم بی‌اعتمادی می‌تواند این باشد که افراد چون به یک محیط جدید و ناآشنا مهاجرت کرده و با محیط فرهنگی جدید روبه‌رو شده‌اند، افزون بر آن، با مقاومت جامعه میزبان نسبت به پذیرش خود مواجه شده‌اند، پس عوامل فوق سبب کاهش میزان اعتماد در بین افراد شده است. البته به‌طور کلی نظر بر این است که میزان اعتماد در بین جامعه ایران پایین است که دلایلی مختلفی برای آن ذکر شده که از جمله عبارتند از این‌که قوانین فعلی برای روش‌های عرفی و سنتی مردم روستاها، عشایر و اقوام مختلف منزلت حقوقی قایل نیست، و روش‌های رسمی و قانونی جایگزین هم توان پاسخگویی ندارد. یکی دیگر از دلایل این امر، این است که پس از جنگ ایران و عراق، با تغییر رویکرد اقتصادی و در پیش گرفتن سیاست تعدیل ساختاری، ارزش‌های مادی در اولویت قرار گرفتند و ابزار مناسب جهت دستیابی بدان در اختیار افراد قرار نگرفت. از این‌رو، افراد در پی ارضای نیازهای خود برآمدند و در این آشفته‌بازار ملاحظه یکدیگر به امری فرعی بدل شد و فداکاری و گذشت‌ها جای خود را به زرنگی‌های معمول داد.

سرانجام این‌که ۵۶/۴۱ درصد از افراد نگرش مثبتی نسبت به جهان وطنی و صلح داشتند. اکثر افراد برقراری ارتباط فرهنگی با کشورهای خارجی و رفت و آمد با خابرجی‌ها به ایران موافق بودند، و معتقد بودند که این امر سبب می‌شود که کشور از نفوذ و وجهه بین‌المللی خوبی برخوردار شود. اما آن‌ها در عین حال بر این نظر بودند که دولت باید بتر این امر نظارت داشته باشد. نظر آن‌ها نسبت به کمک به کشورهای خارجی تا اندازه‌ای مثبت بود، و بر صلح تأکید داشتند و می‌گفتند که باید از طریق مذاکره مسائل را حل و فصل کنند. به هر روی نگرش آن‌ها نسبت به جهان وطنی مثبت بود.

چنان‌که می‌بینیم، در میان سرپرست‌های خانوارهای طایفه دهدار همچنان ارزش‌های سنتی وجود دارند. به عبارت دیگر، در بین آن‌ها هم ارزش‌های مادی‌گرایانه و هم ارزش‌های فرامادی وجود دارد. از این‌رو، به نظر می‌رسد که دیدگاه هلنا حلوه در مورد تاسازگاری و تعارض میان ارزش‌ها در مورد افراد مورد مصاحبه نیز تا حدودی صدق می‌کند. همان‌طور که وی اذعان می‌دارد، افراد هم دارای ارزش‌های مادی‌گرایانه و هم دارای ارزش‌های فرامادی هستند. به عنوان مثال، گرچه کمپایی سبب گرایش افراد به ارزش‌های مادی‌گرایانه می‌شود، اما همین افراد حاضرند برای حفظ محیط زیست و کمک به افراد فقیر سطح زندگی خود را پایین آورند، از این‌رو، برحسب موقعیت‌هایی که افراد در آن قرار می‌گیرند، ممکن است ارزش‌های مختلف و متفاوتی را برگزینند و در یک موقعیت دارای ارزش‌های مثبتی بر جهان وطنی و صلح‌جویی و

در موقعیت دیگر واجد ارزش‌های سنتی و محافظه‌کارانه باشند. بدین‌سان افراد بهتر می‌توانند خود را با جامعهٔ مخاطره‌آمیز تطبیق دهند. در واقع، این امر پاسخی بازاندیشانه نسبت به عدم قطعیتی است که در دوران مدرنیته متأخر وجود دارد. از این‌رو، سرپرست‌های خانوارهای طایفه دهداز هم‌دراری ارزش‌های مادی و هم ارزش‌های فرامادی هستند.

منابع

- ارمکی، تقی و کمالی، افسانه، ۱۳۸۳، «اعتماد، اجتماع و جنسیت»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، شماره ۲، (۱۰۰-۱۳۲).
- امان‌اللهی، اسکندر، ۱۳۶۷، *کوچ‌نشینی در ایران*، تهران: نشر آگاه.
- امان‌اللهی، اسکندر، ۱۳۶۲، «نظام اجتماعی-سیاسی ایل بهاروند و تغییر و تحول آن»، *ایلات و عشایر*، تهران: آگاه.
- اینگلهارت، رونالد، ۱۳۷۷، «نوسازی و پسانوسازی» ترجمه علی مرتضویان، *فصلنامه ارغنون*، شماره ۱۳: ۱-۳۵.
- بیکر، تزل ال، ۱۳۸۱، *نحوه انجام تحقیقات اجتماعی*، ترجمه هوشنگ نایی، تهران: نشر روش.
- خالقی‌فر، مجید، ۱۳۸۱، «بررسی ارزش‌های مادی و فرامادی جوانان تحصیل‌کرده ایرانی، عوامل مؤثر بر آن و رابطه آن با برخی نشانگان فرهنگی»، *نامه پژوهش فرهنگی*، شماره ۳: ۱۰۵-۱۲۰.
- ریویزه، کلود، ۱۳۷۹، *درآمدی بر انسان‌شناسی*، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نی.
- عبدی، عباس و کلهر، سمیرا، ۱۳۷۱، *مباحثی در جامعه‌شناسی حقوقی در ایران، مطالعه‌ای پیرامون عوامل مؤثر بر تضاد واقعیت و حقوق در ایران*، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- فکوهی، ناصر، ۱۳۸۰، «تعارض سنت و مدرنیته در عرصه توسعه اجتماعی ایران»، *نامه انجمن جامعه‌شناسی ایران*، شماره ۳: ۶۱-۸۳.
- فکوهی، ناصر، ۱۳۸۱، *تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی*، تهران: نشر نی.
- کلوس، پیتر، ۱۳۸۴، «همپرسگی‌های جهانی شدن با محلی شدن»، ترجمه میرقاسم بنی‌هاشمی، *فصلنامه زاهیر*، شماره ۳۶: ۱۰۳-۱۲۲.
- گارباینو، مروین، ۱۳۷۷، *نظریه‌های مردم‌شناسی*، ترجمه عباس محمدی اصل، تهران: آوای نو.
- گیدنز، آنتونی، ۱۳۸۲، *فراسوی چپ و راست*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- گیدنز، آنتونی، ۱۳۷۷، *پیامدهای مدرنیته*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر مرکز.
- لینتون، والف، ۱۳۷۸، *سیر تمدن*، ترجمه پرویز مرزبان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- هائیز، اولف، ۱۳۸۰، «مصاحبه با هائیز» شهرام خسروی، *مجله انسان‌شناسی*، ۱۳۸۰، شماره ۱: ۱۱۰-۱۱۶.
- هوبل، آدامسون، ۱۳۷۵، «تأثیر اشاعه در تغییر فرهنگ»، ترجمه نعمت‌الله فاضلی، *نامه پژوهش*، شماره ۲ و ۳: ۲۹۷-۳۳۳.

- development from an anthropological perspective", in Arce, Alberto and Long, Norman. (2000), (ed). *Anthropology, Development and Modernities*. London and New York: Routledge.
- Abraham, Francis. (1980), *Perspectives on Modernization: Toward a General Theory of Third World Development*. Washington: University Press of American Inc.
- Beck, Ulrich. (2000), "The cosmopolitan perspective: Sociology of the Second Age of Modernity". *British Journal of Sociology*, Vol. 51. No. 1: 79-105.
- Comaroff, J., (1993). *Modernity and its Malcontents: Ritual and Power in Post Colonial Africa*. Chicago: University Press.
- Divable, W. and Seda, A. (2001), "Modernization, as a Changes in Cultural Complexities New Cross-Cultural Measurements". *Cross-Cultural Research*. Vol. 35. N. 2: 127-153.
- Helve, Helena. (2004), "Reflexivity and Changes in Attitudes and Values Structures", [Online], <<http://www.Google Search>> [2004].
- Hofstedt, (1984), "Cultural relativity of The Quality of Life Concept", *Academy of Management Review*, 9: 389-398.
- Jandt, Fred E., (2004), *An Introduction to International Communication*, California: Sage.
- Kottak, Conrad, F. (2002), *Cultural Anthropology*, McGraw-Hill.
- Lacy and Luff. (2001), "Qualitative Analysis Data", *Trend Focus*, 1-39. [Online], <<http://www.Google Search>> [2004].
- Long, Norman. (2000), "Exploring Local/Global Transformations: A View from anthropology", in Arce, Alberto and Long, Norman. (2000), (ed) *Anthropology, Development and Modernities*. London and New York: Routledge.
- Marcuse, G. and Fisher, M. (1995), *Anthropology as a Cultural Critique: An Experimental Moment in the Human Sciences*, Chicago and London: University of Chicago Press.
- Nanda, Serena and Warmas Richard. (2002), *Cultural Anthropology*, Ortiz, Fernando. (1947), *Cuban Counterpoint: Tobacco and Sugar*, New York: Knopf, cited by Nanda and Warmas, (2002).
- Roe and Ester, (1999), "Values and Work: Empirical Findings and Theoretical Perspectives", *Applied Psychology: An Interantioal Review*. Vol. 48, No. 1: 1-21.
- Roudometof, Victoria, (2003), "Globalization, Space and Modernity", *European Leagacy*, Vol. 8, No. 1: 37-60.
- Rockeach, (1973), *The Nature of Human Values*. New York: The Free Press. Schwartz, S.H. (1992), "Universals in The Content and Structure of Values: Theoretical

- Advances and Empirical Tests in 20 Countries", in Roe, R. and Ester P. (1999), *Applied Psychology: An Interantioal Review*. Vol. 48, No. 1: 1-21.
- Scott, B.M. and Schwartz. M.A., (2000), *Sociology*, USA: Allyn and Bacon.
- Strathern, M. (1991), *Partial Connections*; Maryland, Balt: Rowman and Littlefield Publishers, Inc.
- Super, D.E. (1980), "A Life Span, Life Space Approach to Career Development", *Journal of Occupational Psychology*, Vol. 52: 129-148.
- Vinken, H. and Ester, p. (1992), "Modernization and Values Shifts: A Coros Cultural and Longitudinal Analysis of Adolescents' Basic Values", in Helve, H. (2004).
- Wolf, Eric R. (1982), *Europe and the People without History*, Berkley: University of California, cited by Nanda and Warms, (2002).